

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد به این که مرحوم شیخ قدس الله سره در این صفحه ۲۷۸ مکاسب ایشان فرمود فالعمدة الاجماع المحکی المتعضد بالشهرة العظيمة، این مطلب را ما عرض کردیم کاش که مرحوم شیخ، بعدش هم باز می گوید، مثلاً این جا صفحه ۲۷۹ و کیف کان فالعمل علی المشهور يدلّ علی و کیف کان فالعمل علی المشهور. ایشان کلام را تکرار می کند. خب داعی به تکرار این مطالب نبود. اولاً عرض کردیم ما اجماعاتی را که در کلمات علمای ما آمده اصلاً من توضیحات مفصلی را همین اخیراً راجع به انواع اجماعاتی که به درد شیعه می خورد، آن هایی که در کلمات اهل سنت آمده، زیدی ها آمده و جای دیگر آمده و به درد شیعه می خورد آنها را بیان کردیم اجماعاتی هم که در شیعه پیدا شده که تا آن جایی که ما الان می دانیم در این مرحله متاخر بیشتر مثل سید مرتضی را داریم یعنی مثلاً مرحوم شیخ صدوق در کتاب امالی یک مجلسی دارد، اصلاً یکی از مجلس هایش که املاً کرده، املی علیه الشیخ الصدوق ابوجعفر عنوانش این است که دین الامامیة، املی علینا دین الامامیة، تعبیر اجماع ندارد. اصلاً یک مجلس کامل یک دوره دین امامیه، آن وقت این را در طهارت و نجاست و صلوٰة و اینها آورده است.

یک مجلس کاملش چون مجالس ایشان مجلس املاء، این املاء شبیه تقریرات ماست، این اصطلاح تقریرات ما از زمان شیخ شروع شد، تقریرات شیخ اعظم، مطارح الانظار به عنوان تقریرات. املی علینا شیخنا ابوجعفر محمد ابن دین الامامیة بایجاز، فقال إن من دین الامامیة بكذا. ببینید تعبیر اجماع هم ندارد. عرض کردم در عده ای از کتب متاخر، چون در اختیار آقایان است مثل مستمسک، این را به منزله ادعای اجماع گرفتند. دقت کردید؟ این که گفته دین الامامیة یعنی اجماع، نیست. اصلاً صدوق اهل تعبیر اجماع نیست.

یکی از حضار: در این جلسه مطالب شاذ ندارد؟

آیت الله مددی: دارد. صدوق در فقیه شاذ است، شاذ شاذ هم دارد اما بالاخره اعتقادش بوده، عقیده اش این بوده، اختیارش در فقه این بوده.

یکی از حضار: چرا نسبت به امامیه می دهد؟

آیت الله مددی: عرض کردم مبنای اصلی صدوق یک چیزی مابین خبر و عمل است و آن این که قبول مشایخ برای اخبار، یک چیزی مابین بین است یعنی مابین هم خبر باشد و هم عمل باشد. آن قبول مشایخ است. البته باز خبر. مرحوم سید مرتضی قبول طائفه را گرفته است. کاری هم به خبر ندارد. شیخ طوسی. شیخ طوسی هم جمع کرد بین خبر و قبول طائفه، یعنی به هر حال این مسلم شد و این مطلب مسلم است. عرض کردم من تحلیل و توضیحاتش را در بحث اجماع هم عرض کردم، این مسلم است که در مذهب شیعه، فقط مذهب ما نیست. یکی از شیخ الخوارج در شمال آفریقا پیش من بود گفتم شما خوارج و اباضیه هم مثل ما هستید، خوارج خاص، گفت بله ما هم همین طوریم. طبیعت مذهبی که بسته است تلقی بین اصحاب آن مذهب تاثیر دارد. دقت کردید؟ مذهب حنفی بسته نیست، مذهب حنبلی و شافعی بسته نیست. مثلاً فرض کنید به حدیث صحیح عمل می کند، این که گفت این حدیث صحیح است ممکن است یک نفر رجالی شافعی باشد یا رجالی مالکی باشد، اصلاً رجالی شافعی حنفی نباشد، یا ممکن است اصلاً فرض کنید این خبر را عده زیادی از خود حنفی ها بهش عمل کردند ایشان قبول نمی کند. یا شافعی ها قبول کردند ایشان قبول نمی کند. این هست. متعارفشان است و مشکل ندارند. اما در مذهب امامیه چون مذهب، یعنی ما در توثیقات و تضعیفاتمان قبول خبر، معیارها به اهل سنت مراجعه نکردیم. بلکه بالاتر عرض کردم ما در روات خودمان هم آن هایی هم که گاهی از اهل سنت دارند از آنها هم نقل نکردیم. ما الان در کتب اهل سنت هم داریم که محمد ابن مسلم خود ما از علمای آنها نقل می کند. عده ای از این رواتی را که ما داریم حتی روات معروف ما که شیعه های سفتی هم هستند مثل ابان ابن ابی عیاش که کتاب سلیم را نقل کرده است. خب آنها هم دارند و از ابان نقل می کنند. ما اگر هم به روایت ابان عمل کردیم به آن چیزی است که از کتاب سلیم است، مثلاً اگر به روایت محمد ابن مسلم عمل کردیم به آن چیزی است که از امام باقر و صادق است. آن چیزی را که ایشان از طرق اهل سنت از رسول الله نقل می کند به آن عمل نکردیم و اصلاً مطرح نکردیم. اصلاً در کتب مهم

.....

ما یعنی مثل کافی و فقیه و تهذیب نیامده است. اگر آمده در بعضی هایش در کتاب ما آمده در خصاص و علل الشرائع و آنجاها آمده. امالی و آنجاها آمده. عده ای هم که اصلاً نیامده. اصلاً کلاً در کتب ما نیامده. در کتب اهل سنت آمده است اما راوی شیعه است. گاهی از بزرگان شیعه هم هست اما در کتب ما نیامده است. چرا؟ چون این حسابش این بوده که باید در یک طریقه خاص باشد، نه مجرد این که این راوی در هر جا باشد به آن عمل بکنند! خوب دقت بکنید! طبیعتاً چنین مذهبی که محدودیت دارد طبیعتاً تلقی و عمل خیلی ارزش دارد. دقت کردید؟ یعنی خود روایت یک طرف، شهرت روایت یک طرف و باز تلقی از آن روایت یک طرف. عرض کردیم قمی ها این مسلک را داشتند، البته عده ای از قمی ها به هر روایت ضعیف هم عمل می کردند که نوشته شده و مرحوم سید مرتضی روایت را کلاً طرح کرده است که عرض کردیم انصافاً هم بعضی ها دیدم که اخیراً نوشتند که مثلاً نقشی که سید مرتضی در فرهنگ شیعه دارد، انصافاً نقش سید مرتضی در منقولات شیعه خیلی ضعیف است چون اعتقاد نداشته. ما یک بحثی هم به مناسبت کردیم که اصلاً اسنادی که به کتاب نهج البلاغه است. ظاهراً مرحوم سید رضی هم اعتقاد نداشته. مثل ایشان است.

لذا عرض کردیم چند تا اجازه راجع به کتاب سید رضی هست آن اجازات به نظر ما مخدوش است چون کسی که ایمان به خبر واحد نداشت خواهی نخواهی دنبال اجازات هم نیست. مرحوم شیخ طوسی در کتاب فهرست یک مورد از مرحوم سید مرتضی در اجازه نقل کرده که مربوط به فقه است و یک مورد هم کتاب ادب است. کلاً در کل فهرست دو مورد است، یکیش مربوط به فقه است، کتاب کافی را از سید مرتضی نقل می کند. آن وقت سید مرتضی را از یک نفری نقل می کند که آن وقت در کربلا کافی را حدیث می کرده و علو اسناد داشته، نجاشی هم با تامل اسم او را می برد مثل این که ایمان نداشته. و یقرئون علیه کتاب الکافی، این طور دارد. در نجاشی این طور است. این خودش توثیق ندارد. و عبارت و کان یروی الکافی بعلو، تعبیرش این است که ایشان در آن زمان. ظاهراً مثلاً باید سال های ۴۲۰ و اینها باشد که مثلاً در حدود ۹۰ سال مثلاً. یعنی قرائتش هشتاد سال با کافی تفاوت داشته است. مشیخه شیخ طوسی را بیاورید. یا مشیخه است یا فهرست است یا در هر دو. کتاب کافی اول مشیخه، و ما کان عن محمد ابن یعقوب. اول مشیخه. یکی هم خبرنا به از شریف الاجل علم الهدی، از این شخص از کلینی. علی ابن حسین ابن احمد ابن احمد کوفی. نمی شناسیم. اصلاً ایشان را کلاً

.....

نمی شناسیم. هیچ آشنایی با ایشان نداریم. عبارت نجاشی هم مشعر به این است که خیلی اعتنا نکرده است و إلا نجاشی که حدیث شناس است و خیلی خوشحال می شود که یک نفر علو اسناد به کلینی داشته باشد، با یک واسطه مستقیما. می گوید ناس یقرئون علیه، نمی گوید أنا سمعته، یکی از آن افرادی که از آنها نقل می کند حالا قرأ علیه أم لا ادری، یکیش هم سید مرتضی است. الان در کل فهرست شیخ طوسی تصادفا یک جایی هم به نظرم نجاشی اشاره می کند. شیخ طوسی در طرکش به محمد ابن یعقوب اسم ایشان را می برد. می گوید سید اجل مرتضی از ایشان از محمد ابن یعقوب. دقت می کنید؟ این نکته فنیش این است که ایشان قائل به حجیت خبر نیست. چرا دنبال اجازه برود؟ خبر را که حجت نمی داند نیازی به اجازه نیست. اصلا احتیاجی به شیوخ حدیث و اینها نیست و سید رضی هم ظاهرا همین طور باشد. ایشان هم چون قائل به اجازه نبوده، قائل به حجیت خبر نبوده ظاهرا آن نکته ای را که ایشان طریق روشنی برای تحمل کتاب نهج البلاغه نداریم نکته فنیش این باشد. به هر حال این مبانی اصحاب بود، به هر حال شما ببینید در طی تاریخ عمل اصحاب یک رکنی را تشکیل داد. نمی شود انکار کرد. حدیث توسط سید مرتضی و جماعتی از علما نفی شد اما عمل نفی نشد، از زمان علامه حدیث بیشتر جا افتاد.

عرض کردم در مشیخه هم به نظرم دارد. مشیخه اولش است چون در مشیخه جلد ۱۰ را نگاه بکنید، اولین اسمی را که شروع می کند ما کان فیه عن محمد ابن یعقوب. یک مورد دیگه هم در فهرست دارد، غیر از این مورد در فهرست کلا این دو مورد است. در کل فهرست از سید مرتضی. حالا مثلا شیخ مفید هم اصولی است. فقیه بزرگواری است. متکلم هم هست. این قدر ما شا الله از شیخ مفید دارد. مرحوم شیخ طوسی و نجاشی خیلی از شیعه مفید دارند، هر دویشان از مفید زیاد دارند اما از سید مرتضی در ذهنم این است که شیخ نجاشی به یک مناسبتی از ایشان اما رسما نه، اما رسما شیخ طوسی در کل فهرست دو بار، یکی این که این سند عجیب و غریب است که نجاشی هم اطلاع به این سند دارد یعنی معلوم است که با این مشکل دارد. راجع به این شخص مشکل دارد. ما هم مشکل داریم. ما هم نمی شناسیم. مشکل فقط مال نجاشی نیست. ما هم الان این شخص را نمی شناسیم. با این مجموعه معلوماتی که ما الان پیدا

کردیم چون بعدها نوشتند و تحقیق کردند ولی باز هم به نتیجه ای رسیده نشده. یکی از کتب ادب هم هست. اسم الاجل، در فهرست شیخ طوسی است.

یکی از حضار: ریشه حجیت این تلقی کجاست؟

آیت الله مددی: بسته بودن مذهب است چون بنای اصحاب به این شد که از اهل بیت بگیرند. این برائت و ولایت که می گویند مراد این است یعنی بنای اصحاب این نشد که حدیث را از محمد ابن مسلم و حتی شیعه مطلق بگیرند. محمد ابن مسلم عن ابی جعفر، این طوری بگیرند. مذهب این شد.

اما در میان اهل سنت نه، شافعی هست که در رجالش و حدیث را از حنفی می گرفت، حنفی از حنبلی می گرفت. این محدودیت نداشتند.

یکی از حضار: یعنی اصحاب تلقی ای که دارند ولو این که ما ندانیم

آیت الله مددی: احتمال هم دارد که ریشه های، اولاً خود اهل بیت اصرار بر این که حق در یک طرف است و رجوع به اهل بیت و قرآن و سنت و عترت و حدیث ثقلین اما من عرض کردم حدیث عمر ابن حنظله که الان ما خیال می کنیم که راجع به شهرت روایی است توش فتوا هم دارد. عرض کردم من در این دوره دوم ملتفت این نکته شدم یعنی مجرد شهرت روایی نیست. ينظران إلی روایتهم أنى فی ذلک، ما اشتهر بین اصحابک الذی حکما به. هم شهرت روایی و هم حکما به، هم فتوا را گرفته.

یعنی به آن قبول شده است، تلقی شد دیگه یعنی یک جمعی مابین روایت و تلقی استفا انصافا اگر این نکته باشد چون تا حالا خود من هم همین طور. روایت عمر ابن حنظله را به شهرت روایی زدیم. معروف هم همین طور است. الان نائینی و دیگران همه به شهرت روایی زدند. یعنی حکما به یعنی آن روایتی که بهش اعتماد کردند. حکما مراد آن مطلبی است که قبول کردند.

یکی از حضار: فقال ينظر إرلی ما کان من رواياتنا أنى فی ذلک الذی حکما به فالمجمع علیه.

آیت الله مددی: ببینید.

البته کرارا و مرارا عرض کردم همه ما در ذهنمان این بود که این روایت ناظر به شهرت روایی است، لکن این الذی حکما را بعد اخیرا توجه کردیم چون اخیرا دقت ما در متون بیش از سابق شده، دقت کردم دیدم نه شهرت روایی صرف نیست، یک نوع عمل هم با آن هست.

فرض این است که چون آقایان دارند که انظروا الی رجل منکم روی حدیثنا یا علم شیئا من قضائنا، حالا نمی دانیم این علم شیئا من قضائنا در روایت ابی خدیجه است چون این دو تا تعبیر یکی روایت ابو خدیجه است و یکی روایت عمر ابن حنظله، یکی هم علم شیئا من قضائنا او قضایانا، حالا صدر روایت عمر ابن حنظله الان لفظ تعبیرش را. قلت کیف یصنعان، قال ینظر إلی من کان منکم ممن قد روی حدیثا. این در عمر ابن حنظله است اما در روایت ابی خدیجه علم شیئا من قضایانا، آن وقت این ها یک اصطلاحی دارند که الفاظی مثل علم که به تقلید هم گفته می شود چون انکشاف است. اگر آمد ظاهرش نسبت به خصوصیت مقام آن علمی است که عن تقلید نباشد. حقیقتا علم باشد. یعنی حقیقت علم بشری در آن درجه عالی که اسمش اجتهاد است. آن روی هم روی من حدیثنا آن که بتواند بشناسد دقیقا این حدیث ما هست و روایت هست. این مثلا شما اگر کتاب مفاتیح الجنان اگر در تهذیب این روایت را گفتند به شما نمی گویند روی حدیثنا، کسی که اطلاع به حدیث ندارد از مفاتیح الجنان نقل می کند نمی گویند روی حدیثنا. آن روی می خورد در حقیقت به آن جایی که دقت باشد. آن جایی که با شواهد باشد، مراجعات باشد. پس بنابراین خوب این اصحاب روشن شد، این طریقه کلی اصحاب ماست. عرض کردم از ما بسته تر در مذاهب اسلامی همین اسماعیلی ها هستند، اینها نه فقط به حدیث خودشان عمل می کنند بلکه فقط به یک کتاب واحد عمل می کنند که آن هم دعائم الاسلام است. به هیچ چیز دیگری عمل نمی کنند. حالا خیلی از روایات دعائم الاسلام در متون ماست اصلا، در مصادر ما وارد شده. به مصادر ما هم نگاه نمی کنند. اصلا خود اسماعیلی ها میراث علمی ندارند. بیشتر جنبه های سیاسی داشتند که می خواستند به حکومت برسند اما جنبه های میراث علمی ندارند. این که الان در دعائم هست از میراث های ماست. از میراث اهل سنت خیلی کم دارد. از میراث های ما نقل می کنند اما باز به میراث های ما مراجعه نمی کنند. فقط به کتاب واحد. از ما بسته ترند.

.....

ابراهیم ابن محمد ثقفی، یکی هم آنجا سید مرتضی. کلا در فهرست شیخ دو جاست. این سرّش هم توضیح دادم. سرّ مطلب را گفتم. عرض کردم امالی سید مرتضی را نگاه بکنید. جاهایی که یک بحث لغوی است سند می آورد. حدّثنا فلان عن فلان که مثلاً این معنای لغت این است اما آن جاهایی که روایت از امام صادق است اصلاً، و روی عن الصادق. و قال الصادق علیه السلام. آن جایی که تاریخ و قصه و شعر و ادب و اینهاست سند می آورد. در همین امالی سید مرتضی را نگاه بکنید ایشان سند دارد. چرا؟ چون ایشان معتقد است که در کلام امام صادق تلقی، مهم تلقی است پس این دو تا مبنا را خوب دقت بکنید. تلقی و حدیث و چطور در میان اصحاب ما در طول زمان کم و زیاد شد، شاید معتدل ترین مذهب تا حدی همانی است که محقق گفته است که الان هم علمای ما دنبال این هستند. حدیثی که تلقی شده جمع بکنیم که تقریباً شیخ طوسی هم همین است لذا می گوید دلیلنا اجماع الفرقه و اخبارهم. عبارت محقق هم این است کل خبر، روی خبر رفت، عمل به الاصحاب أو دلت القرائن علی صحته. این عمل که آمد تلقی است.

آن وقت پسر خواهر ایشان مرحوم علامه، ایشان روی خبر برد و عرض کردیم عده ای از اصحابی که بعد آمدند خیلی شدید شدند. عمل را کلا کنار زدند. مثل آقای خوئی در زمان ما، مثل صاحب مدارک تا حدی. آنها رفتند کل خبر صحیح، کل خبر یرویه عدل امامی عن مثله إلی آخر الاسناد. این شد خبر صحیح. ببینید توش تلقی ندارد. کل خبر یرویه عدل امامی عن مثله إلی آخر الاسناد. این توش تلقی و عمل ندارد.

البته یک مشکل دیگه است که در خود شناخت خبر و تحلیل خبر کوتاهی نشود. یک مقدار کوتاهی شده است. در تلقی هم کوتاهی نشود. گاهی می گویند هو المشهور. مراجعه که می کنیم مشهور نیست یعنی بحث تلقی و شهرت عملی مشکلات صغروی هم دارد. فقط بحث کبروی نیست. یک خبر را که آقا می گوید صحیح است مشکلات صغروی هم دارد. گاهی آن صحیح نیست. این هم هست. هم در تلقی مشکلات صغروی داریم و هم در خبر مشکلات صغروی داریم. بحثی که ما الان به طور متعارف داریم این است. یکمی از بحث خارج شدیم لکن خوب است.

بعد ایشان می فرماید و إلا فالمسئلة محل الاشکال. آن وقت مرحوم شیخ و لذا تردد المحقق فی الشرائع در اجاره ممیز باذن الولی. چند مورد را ذکر می کنند که علما قبول نکردند یعنی مطلب را تلقی به قبول نکردند که مال صبی درست نیست. البته خود من الان در این جا فقط، دیروز هم نخواندیم و رد شدیم. بنا هم نداریم. یک بحث دیگه در این جا به طور طبیعی این است که به این عبارات محقق، چون ایشان می گوید که بعد ما جزم بالصحة فی العاریة، این دیگه باید مراجعه بشود به عبارات خود محقق، گاهی اوقات یک مسئله به لحاظ فقهی نکته دارد. اشتباه نشود. گاهی به لحاظ فقهی نکته دارد. فرض کنید ممکن است که در باب بیع و اینها قبول نکنیم. در باب وصیت. چرا؟ چون در روایت وصیت دارد که بچه ای که ده ساله است وصیتش نافذ است. این به لحاظ فقهی یعنی در خصوص آن مسئله بالخصوص مشکل دارد. بحثی که ما الان داریم کلی است. تصرفات صبی مطلقا در عقود و ایقاعات صحیح نیست. این بحث کلی است اما یک عقد خاص یا یک ایقاع خاص ممکن است نکته خاصی داشته باشد لذا این احتیاج به مراجعه دارد. بنده هم الان عرض می کنم که مراجعه نکردم یعنی الان تند تند می خوانیم اما این مطلب که مسئله محل اشکال است راست است، احتیاج به این ندارد. فرض کنید صدوق هم اصلا مسئله را متعرض نشده است چون در روایات نیامده متعرض نشده است. حدیث رفع القلم هم چون در مصادر ما نبوده ظاهرا تلقی مشایخ هم، آنی که در مشایخ بوده لاحد بوده. رفع القلم نبوده. ظاهرا صدوق قبول نداشته. بعد و قال فی القواعد و و ذکر. این عبارت را ما دیروز نخواندیم، دارم خودم هم می گویم لکن اگر بنا بشود که در مسئله تحقیق بشود باید یکی یکی این عبارات خوانده بشود و ببینیم آن مسئله به طور مطلق در صبی اشکال دارند یا نکته خاص آن مسئله است.

بعد ایشان برای بار دوم: و الانصاف أن الحجة فی المسئلة هی الشهرة المحققة و الاجماع. بعد دنبال این که این اجماع یک تحلیلی راجع به اجماع می کند چون در آن اجماع یک استثنائی شده است که این اجماع آیا ثابت است یا نه؟ عرض کردیم این مسئله که لفظ اجماع را بررسی بکنیم و دقت بکنیم این را تا آن جایی که من می دانم اولین بار در میان اصولین و فقهای ما مرحوم ملا اسدالله تستری در کشف القناع دارد چون این کتابی است که قطور هم هست. خیلی هم خوش عبارت نیست. خیلی جملاتش طویل است. اصلا آدم را خسته می کند. این کتاب اگر دو مرتبه بازسازی بشود و ادبیاتش را عوض بکنند خیلی کتاب نفعی می شود. یعنی مثل بحر طویل است. یک

عبارتی را که شروع می کند می رود تا هفت هشت ده سطر. همین جور دنباله می کشد. بعد آن یکنون بنائا، خیلی انصافا آدم به یک زحمتی به مراد ایشان. به یک زحمتی نه. انصافا خیلی روشن نیست و ادبیات روشنی ندارد.

به هر حال ایشان متعرض این نکته شده یعنی ایشان آمده بحث اجماع را به جای این که یک بحث کبروی کلی در اصول بکند و غیر از این که بیاید در فقه بگوید که آیا اجماع محقق است یا نه؟ باز دنبال این بحث آمده است که اصحاب ما تعبیرشان در اجماع مختلف است. بعضی ها گفتند بالاجماع است. بعضی ها گفتند اجماعا. بعضی ها گفتند که ادعی فیه الاجماع، بعضی ها گفتند لم نجد فیه خلافا. بعضی ها گفتند بلا خلاف اجده، لم اجد فیما وصل إلی، تعبیر مختلف را آورده و مطلب ایشان هم انصافا درست است و باید بعضی هایش توضیح داده بشود، انصافا باید توضیح داده بشود. مثلا دلیلنا اجماع الفرقه. این اجماعی را که مرحوم شیخ طوسی می گوید چیست؟ مرحوم علامه در کتاب تذکره زیاد اجماع دارد. مرادش از اجماع چیست؟ این مطلب ایشان درست است. آن وقت این جا این عبارتی که در تذکره دعوای اجماع کرده چون یک استثنا دارد می خواهد بگوید این اجماع به درد مانحن فیه می خورد یا نه، دیگه چون مسائل استظهاری است.

و یوید الاجماعین. ببینید عرض کردم ایشان عبارتش مشوش است مرحوم شیخ. مثلا می خواهد بگوید عبارتی که از کنز العرفان خواندیم آن هم معلوم می شود اجماع است. عرض کردم این انصاف قصه اولاً تحقق اجماع خلاف وجدان است. چون کنز العرفان این بود و فی کنز العرفان نسبة عدم صحة عقد الصبی إلی اصحابنا. و ظاهره أرادہ التعمیم که حتی اگر ولی اجازه بدهد. پس ایشان یک استظهار کرده است ذهب اصحابنا. این را هم مرحوم کشف القناع دارد که آیا کلمه اصحابنا یا حتی الان به شما عرض کردم املی علینا شیخنا ابوجعفر دین الامامیه. آیا این تعبیر مرادش اجماع است یا نه؟ بعد ایشان باز اشکال.

عرض کردم کتاب رسائل هست اما کمتر. مکاسب خیلی دارد. یک شوخی معروفی است که در مکاسب یک مطلبی را می گوید، بعد می گوید إلا أن یقال. بعد می گوید نعم یمکن أن یقال. بعد می گوید و لکنه فلان. هفت مورد، شاید من بعضی موارد را حساب کردیم

ایشان هفت بار اخذ و رد کرده است. یک بار قبول می کند و باز رد می کند. باز قبول می کند. همین جور به تعبیر مختلف. آخرش هم می گوید فتامل. چون معلوم نیست که بالاخره قبول می کند یا رد می کند.

نعم لقائل أن يقول إنما عرفت من المحقق و العلامة و القاضي و غیرهم الذی فلان يدلّ علی عدم تحقق الاجماع. باز بر می گردد و کیف کان فالعلم علی المشهور. این اخذ و رد را عرض کردم برای تحقیقات خوب است اما برای کتاب های آموزشی انصافا خوب نیست و چند بار عرض کردم به هر حال عرض کردم در این جهت انصافا از همه اینهایی که ما دیدیم خیلی صریح تر. البته عده زیادی هستند و مدارک هم همین طور است. لکن در این معاصرین ما آقای خوئی از این جهت خیلی خوب است. حالا بالاخره یک مطلب را می گوید و بنا می گذارد و سفت پای آن می ایستد. این خیلی خوب است. اخذ و رد این جوری ندارد.

الان هم اگر دقت بکنید کتاب های درسی یک مطلب مسلم را می نویسند. ممکن است آن مطلب در مرحله خودش در آن علم محل مناقشه باشد اما ذهن را ابتدا به تشویش وادار نمی کنند. این جا اصل مطلب این است که ببینیم آیا اجماعی هست یا نه؟ چون این اجماعها منقول است.

دو: این اجماع کاشف است و کاشف از قول امام می شود باشد یا نمی شود باشد؟ بعد هم ارزش شهرت. مادام نص خاصی نیست. عرض کردم اینها راه هایی است که ما می رویم. اما خود این مسئله در اهل سنت این راه ها را نرفتند. اهل سنت به این رفتند که حدیث رفع قلم را قبول بکنند یا نکنند. و حدیث رفع قلم شامل بیع می شود یا نمی شود. این خلاصه بحث.

از آن راه عده ایشان گفتند حدیث صحیح نیست و قبول نمی کنند اما عده ای گفتند صحیح نیست اما جمهور علما بهش عمل کردند لذا قبول می کنیم. تمام کسانی که آنجا قائل هستند به حدیث رفع القلم تمسک کردند.

انصافش مسئله اشکال دارد. نمی شود انکار کرد. جای انصاف مسئله باشد مخصوصا در ممیز، در ممیز اشکال دارد. دیگه بحث را به جای دیگه می کشیم و از این جا خارج می شویم.

و يمكن أن يستأنس له أيضا. البته ایشان ملتفت شدند، من دیروز پریروز در بحث اول بود که عرض کردم ما اصولا در فقه این طور است که با یک روایت یک دلالت و ظهور است و دوم اشعار است. یا به تعبیر ایشان استیناس است. یستأنس له. این استیناس است. اینها شعور است. اشعار است. بما ورد فی الاخبار المستفیضة من أن عمد الصبی و خطاه واحد. کما فی صحیحة ابن مسلم و غیرها و الاصحاب و إن ذکرها فی باب الجنایات. بعد ایشان جواب می دهد. إلا أنه لا اشعار فی نفس الصحیح و غیرها بالاختصاص. استیناس و إلا ایشان می داند اما انصافا. یحمل علی العاقله تصریح دارد. اصحاب نیست. تعجب از مرحوم شیخ است با جلالت قدر ایشان.

بعد هم خوب دقت بکنید این اشعار و استیناسی که ایشان فرمودند قابل قبول نیست. روایتی که می گوید عمد الصبی و خطاه واحد، اصولا ناظر به جایی است که یک حکمی باشد که برای عمد صبی بار شده و حکمی برای خطا بار شده است. یعنی ما مثلا حکمی داریم که در تعبیر آمده که در حالت عمد آن کار مثلا یک اثر دارد. در حال خطا اثر دیگری دارد. این مرادش این است که در باب صبی اینها فرقی نمی کند. مراد این است. دقت کردید؟ مثلا من افطر متعمدا، این باید کفاره بدهد. حالا اگر گفت اشتباه، خطا، سهوا افطر و غذا خورد کفاره ندارد. حالا اگر صبی است، صبی فرق نمی کند. اشتباه هم می کند چون روزه مستحبی است. چون مکلف نیست. این که در روایت می گوید و من یقتل مومنا متعمدا. و من یقتل کذا خطا، چون برای خطا یک حکمی هست و برای تامل. اما در بیع نداریم من باع شیئا متعمدا. من باع شیئا خطا. همین که مرحوم شیخ فرمودند استیناس. استیناس هم نمی شود کرد. اشعار هم ندارد. ظاهرش این طور است. ظاهر آن عبارت این است که حکمی که برای عمد باشد، عمد الصبی و خطاه واحد یعنی حکمی که در باب عمد یک جور است و در باب خطا یک جور است. این در باب صبی هر دو یک جور است. لذا هم دارد تحمل علی.

ببینید تحمله العاقله دارد، تعجب از مرحوم شیخ است. می فرماید اصحاب ذکرها فی باب، خود روایت دارد تحمله العاقله. قیاس ابن کلوب از اسحاق ابن عمار است. اگر قیاس ابن کلوب است اسحاق ابن عمار است. آن منحصر از اسحاق ابن عمار نقل می کند. قیاس ابن کلوب از کس دیگری نقل نمی کند و آن هم منحصر از جعفر عن ابیه عن آبائه عن علی.

پس بنابراین این که مرحوم شیخ فرمودند اصحاب ذکرها، نه خود روایت دارد در باب جنایت.

بعد ایشان می گوید که مرحوم شیخ و حلی این را در باب احرام صبی هم آوردند، این مطلب در باب احرام است. خب شاید آنها به این تمسک کردند که در باب احرام ادله چیزهایی که در باب کفارات چون بعضی از ادله کفارات در حال عمد است نه در حال خطا. بعضی ها آن ها را آوردند. بعد هم استظهار شخصی است. این دلیل بر مطلب نمی شود.

علی ای حال تمسک به روایات عمد و صبی، بعد ایشان ممکن بملاحظه ما ورد من هذه الاخبار فی قتل المجنون و الصبی استظهار المطلب من حدیث رفع القلم. آن وقت این جا حدیث قرب الاسناد را آورده که يقول فی المجنون و المعتوه الذی لا یفیک و الصبی الذی لم یبلغ عمدهما خطاء تحمله العاقله و قد رفع عنهما القلم. ما این را متعرض شدیم که در این حدیث رفع القلم آمده لکن اگر مرحوم شیخ توجه می فرمودند عرض کردم مشکل ما در حقیقت این است که آن هایی که دنبال حدیث رفتند و آن هایی که دنبال عمل رفتند. هر دو مشکل صغروی دارند. این روایت را ابوالبختری نوشته، انصافا با مطالبی که اهل سنت راجع به ایشان نوشتند ما اصلا صدق حدیث را بر این مشکل می دانیم چون می گویند این جعل بوده. اکذب البریة، این کلام خودش است و این که در زمان ابوالبختری حدیث رفع شهرت پیدا کرده این را نمی توانیم انکار بکنیم. ابوالبختری زمان هارون است. هارون ایشان را آورد که رئیس قضا در بغداد بشود. این خودش قاضی مدینه بود و بعد هم به بغداد آوردند که در پایتخت باشد. مقامش را بالاتر بردند. ابوالبختری را هم خودشان نوشتند کذاب و ضاع، اصلا نوشتند کان یسهر اللیل فی وضع الحدیث. اصلا شب ها بیدار بود چراغ خانه اش روشن بود و مشغول جعل حدیث بود و خیلی هم فنان است. انصافا خیلی استاد در جعل حدیث است. این مطلب هم واضح است.

یکی از حضار: مگر ابن ابی عمیر از او نقل می کند؟

آیت الله مددی: ابدًا، نستجیر بالله. آن حفص ابن البختری است. فرق از زمین تا آسمان است. حفص از علما و روات ماست. شیعه است. این آقا اهل آن عوالم دیگه است. آنی که ابن ابی عمیر کتابش را نقل می کند حفص ابن البختری است.

علی ای حال و کیف ما کان مرحوم شیخ این را دلیل آوردند. ممکن بملاحظه بعض ما ورد، انصافا این مطلب شیخ هم قابل قبول نیست. در حدیث هم چون انصافا کار نشده و در عمل هم کار نشده است. هر دو کار نشده. یعنی بحث عمل و حدیث دو تا بحث دارند. هم

کبروی و هم صغروی. در صغرویش هم بحث دارد. این حدیثی نیست که به آن تمسک بشود. فإن ذکره فی القلم فی الذکر لیس له وجه، بعد شروع کرده کیفیت استظهار را از این روایتی که ایشان نقل کرده است. عرض کردیم کلا روایت نیست.

بله این هست کتاب ابی البختری، حالا یا همه اش یا معظمش توسط سندی ابن محمد که ابان ابن محمد باشد به قم رسیده و مرحوم حمیری در قرب الاسناد به لحاظ قرب الاسناد آورده است. در قرب الاسناد از ابی البختری نقل می کند روی این جهت که قرب اسناد دارد. این قرب اسناد دارد. عرض کردم اینها مصنفات است. اینها تفنن در حدیث بوده که قرب اسناد است. دو تا واسطه تا امام صادق است چون سه تا از قرب الاسناد های ایشان در این جا آمده. قرب الاسناد الی الصادق. قرب الاسناد الی الکاظم و قرب الاسناد الی الرضا علیه السلام. دقت کردید. این جزء قرب الاسنادش الی الصادق است. قسمت اول کتاب. این نکته اش این بوده که قرب اسناد داشته، نکته دیگر را خود اهل سنت نوشتند که مرد ملایی است و قشنگ وضع حدیث می کرده. یعنی جعلش خیلی دقیق و لطیف و قشنگ بود. شاید آقایانی که عمرشان مساعد باشد اول همین انقلابیون را شاید یادتان بیاید. اللهم لو لا الخبز ما صلینا، این خیلی مشهور شد. در روی پرچم ها هم می نوشتند. اللهم لو لا الخبز، این منحصر به همین ابی البختری است. این را دلیل بر اصالت اقتصاد می آوردند. این هیچ کسی نه از شیعه و نه از سنی این حدیث را نقل نمی کردند غیر از ابی البختری کذاب، الله لو لا الخبز ما صلینا. بعضی ها هم در این کتاب های علمی نوشتند به عنوان اصالت اقتصاد و بر آن آثاری هم بار کردند. خب این مشکل کار است. عرض کردم یک مشکل کار ما و اساس کار ما این است که دیدند این حدیث قشنگ است. لفظش قشنگ است. خیال کردند. خب طرف وضاع ماهری بوده. یک مقداری مرحوم شیخ باز استظهار کیفیت استدلال به این حدیث ابوالبختری. عرض کردم این جور مباحث مشکلات دارد. بقیه بحث را از کتاب های دیگر.